پیشخوان

گذری بر تاریخ قراباغ، از ابتدا تا پایان جنگ دوم ایران و روس

در احیای تاریخنامه‌ای مهجور!

■ محمدرضا کائینی

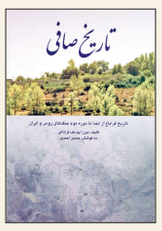

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، تاریخ منحصر به فردی از منطقه قراباغ است که توسط میرزایوسف قراباغی به رشته تحریر درآمده است. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ناشر این تاریخ گرانسنگ، در معرفی آن و در دیباچه کتاب، اشاراتی به شرح ذیل دارد: «میرزایوسف قراباغی، تنها تاریخ‌نویس قراباغ است که به لحاظ حضور در جنگ‌های دوره دوم ایران و روس، از نزدیک شاهد تحولات آن دیار در آن دوره بوده و به همین دلیل کتاب وی را در زمره منابع دست اول تاریخ قراباغ می‌شناسند. از آغاز جنگ‌های دوره اول ایران و روس، بیش از دو قرن می‌گذرد. گرچه روس‌ها از لحاظ ساختار نظامی، سیاسی و اقتصادی، از ایران قوی‌تر بودند، ولی با وجود شکست ارتش ایلاتی ایران از روسیه، این امکان وجود داشت که ارتش ایران در جنگ‌های متعدد، روس‌ها را شکست دهد که بارها نیز چنین شد، اما حاکمان ایرانی که با تصور دوره نادرشاهی به جنگ با روسیه رفته بودند، در اثر شکست‌های متعدد، اعتماد به نفس خود را از دست دادند و در نتیجه تنها راه نجات خویش را در قالب هم‌پیمانی نظامی و کمک‌های خارجی جست‌وجو کردند و از آنجا که از نظر اطلاعات دیپلماتیک، در وضع خوبی نبودند یا در آغوش فرانسوی‌ها غلطیده بودند و به انگلیسی‌ها بدون فوت وقت اعلام جنگ می‌دادند یا روابط تنگاتنگی با انگلیسی‌ها داشتند و با فرانسه در قهر و مقابله بودند و هر بار که سفیری از جانب روسیه برای برقراری صلح به ایران می‌آمد، پاسخ هیئت حاکمه ایران، خروج روس‌ها از تمامی مناطق اشغالی ایران تا سرحدات شمالی

نمایی از نقشه جغرافیایی قراباغ

گرجستان بود، اما برخلاف انتظار با پا درمیانی سرگور اوزلی سفیر انگلستان در ایران، زمامداران با پذیرش عهدنامه گلستان، بخش اعظم نقاط ماورای ارس را به روس‌ها واگذار کردند. اگرچه گره خوردن مجدد این سرزمین‌ها یا بخشی از آنها به ایران، کوششی بیهوده و خیالی بیش نیست، اما نظر به همزیستی چند هزارساله مردم این مناطق، مشترکات بسیاری وجود دارد که می‌تواند در همگرایی با ما موثر باشد.»

ناشر در بخشی دیگر از این مقدمه، در باب محتوای کتاب و چند و چون تنظیم و تبویب آن، چنین آورده است: «نظر به اهمیت ویژه قراباغ در تاریخ منطقه و کمبود منابع تحقیقاتی درباره آن، دکتر حسین احمدی، پژوهشگر استاد و دانشگاه، برای پر کردن بخشی از خلأ تحقیقاتی موجود، اقدام به تصحیح و چاپ مشاهدات نزدیک میرزا یوسف قراباغی نموده است. این اثر گرانبها شامل یک مقدمه و ۹ مقاله در ۲۹۷ صفحه، به ترتیب ذیل می‌باشد:

مقدمه: در تاریخ خلقت آدم الی زمان بعثت حضرت مسیح تا ظهور حضرت محمد (ص) تا حال.

مقاله اول: در ذکر اخلاف آدم و پیغمبران که مبعوث گردیده‌اند و انتشار و اختلاف‌السنه.

مقاله دوم: در ذکر پادشاهان سلف که پس از آدم در اطراف عالم پادشاهی نمودند.

مقاله سوم: در ذکر پادشاهان عجم که پیش از عهد اسلام بوده و به توالی پادشاهی نموده‌اند.

مقاله چهارم: در ذکر خلفای راشدین و ملوک اموی و بنی‌عباس.

مقاله پنجم: در ذکر خلفای پادشاهان که در عهد اسلام در ایران، سلطنت کرده پاره‌ای در مسلمانی و برخی نه.

مقاله ششم: در فترت و پریشانی سلطنت ایران و ذکر شمه از حالات نادرشاه و جلوس او بر تخت شاهی.

مقاله هفتم: در ذکر آزادخان و گزارش حالات او.

مقاله هشتم: در احوالات ملک ارمن و گزارش حالات خمسه و اصل و نسب ملک‌ها و خوانین که در آن بوده‌اند.

مقاله نهم: در کیفیت آمدن روسیه به ولایات قفقاز و تصرف بلاد و جنگ و محاربات با قزلباشیه و غیره.»

سیدضیاءالدین طباطبایی در کنار رضاخان و تنی چند از همکاران خویش به گاه کودتا

گفتاوردی در باب تعامل شرایط داخلی و خارجی ایران در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹

حاکمیت رضاخان بر کشوری در حاشیه سرمایه‌داری جهانی!

■ دکتر محمد شفیعی‌فر

بی‌تردید خوانش شرایط داخل و خارج ایران در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، از مدخل‌های مهم در بازخوانی این رخداد به شمار می‌رود. در گفتاورد پی آمده، دکتر محمد شفیعی‌فر، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به این بازخوانی دست زده است. امید آنکه محققان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **ایران در تکاپوی عبور از عقب‌ماندگی**

در آغاز دوران معاصر، پس از مواجهه جامعه ایران با غرب و احساس عقب‌ماندگی در برابر آن، اندیشه رفع این معضل و پیدا کردن راه‌حل آن، دغدغه مهم نخبگان و نیز توده جامعه شد. این دغدغه آنها را به تکاپوها و تلاش‌هایی واداشت که سیر تحولات سیاسی دو قرن گذشته، داستان تکراری این تلاش‌هاست. برای فهم این تحولات در ایران، نظریه‌پردازان دیدگاه‌ها و نظریه‌های متفاوتی مطرح کرده‌اند که مجال بررسی آنها نیست، اما نکته اصلی قابل استخراج از همه دیدگاه‌های مطرح شده این است که در دوره معاصر، یعنی سده‌های دوازدهم و سیزدهم شمسی (نوزدهم و بیستم میلادی)، نیروها و عوامل خارجی یکی از متغیرهای کلیدی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بوده‌اند. کودتای ۳اسفند ۱۲۹۹ نیز یکی از تحولات سیاسی مهم این دوره است که متغیر یادشده در آن نقش مهمی داشت و به عبارت دیگر، این کودتا در تعامل بین نیروهای داخلی و عوامل خارجی تحقق پیدا کرد. برای فهم بهتر این متغیر و به‌ویژه نقش آن در چگونگی شکل‌گیری کودتای ۱۲۹۹، باید به تلاش‌ها برای رفع عقب‌ماندگی ایران نظری اجمالی داشت. تلاش‌ها برای حل مشکل عقب‌ماندگی ایران به‌طور مشخص، بعد از جنگ‌های ایران و روس آغاز شد. این تلاش‌ها به شکل‌های گوناگونی نمود پیدا کرد. در آغاز، تلاش‌ها در این زمینه بیشتر به حوزه اصلاح‌گری محدود بود و در چارچوب نخبگان حکومتی و به وسیله افرادی همچون عباس‌میرزا، قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر پیگیری می‌شد. این سبک تلاش‌ها تا اواخر دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار ادامه یافت، اما زمانی که به دلیل نفوذ و مداخلات خارجی، نتیجه مطلوب حاصل نشد، مردم خود، برای حل مشکلات به میدان آمدند و جنبش‌ها و انقلاب از پایین را شکل دادند که بارزترین آنها جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه در اواخر دوره قاجاریه بود؛ البته هر دو آنها محدودیت‌هایی داشتند و به نتیجه موردنظر نرسیدند.

■ **شرایط داخلی در آستانه کودتا، توسعه وابسته**

وابستگی سیاسی-اقتصادی ایران، از اوایل دوره قاجاریه رسماً و عملاً آغاز شد. ایران در دوره صفویه، قدرتی مستقل در کنار قدرت‌های اروپایی با یک سیستم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پویا بود، اما بعد از فروپاشی صفویه، دوره ۸۰ ساله‌ای از هرج‌ومرج و درگیری و ملوک‌الطوایفی بر ایران حاکم شد که آثار خود را در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (دوره قاجاریه) نشان داد. در این دوره ۱۳۰ ساله، ایران در شرایط انحطاط تدریجی و نسبی نظامی، سیاسی و بازرگانی قرار گرفت، به‌گونه‌ای که در اواخر دوره قاجاریه، ایران کشوری کاملاً وابسته بود که به لحاظ اقتصادی-صنعتی هیچ محلی از اعراب نداشت! همانطور که می‌دانیم، اوایل دوره قاجاریه و به تخت نشستن فتحعلی‌شاه، مصادف بود با امپراتوری ناپلئون در فرانسه. فتحعلی‌شاه قاجار به دلیل وضعیت ناشی از جنگ‌های ایران و روس، در روابط خود با غرب، بیشتر از آنکه به جنبه تجاری -اقتصادی نظر داشته باشد، ابعاد سیاسی-استراتژیک روابط را درنظر داشت و می‌خواست از قدرت‌های اروپایی برای جلوگیری از تجاوزات روسیه استفاده کند. در واقع او در پی آن بود که انگلیس را به‌گونه‌ای در مسائل داخلی ایران درگیر کند تا جلوی تجاوزات روسیه به کشور را بگیرد، ولی نتیجه‌ای که از این تعاملات حاصل شد، نفوذ و مداخلات گسترده دو قدرت روسیه و انگلیس در ایران و رقابت تاخت‌وتاز گونه آنها در این کشور بود، به‌گونه‌ای که در اواخر دوره قاجاریه و در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، ایران در گردباد تغییر و جابه‌جایی بنیادین سیاسی و اجتماعی قرار گرفت و با روی کار آمدن سلسله پهلوی، دوره‌ای جدید شکل گرفت که طی آن، ساختار کلان جامعه دگرگون و یک سیستم کاملاً سرمایه‌داری و غربی در ایران مستقر شد. بنابراین، آنچه با عنوان توسعه وابسته یا وابستگی اقتصادی مطرح می‌شود، همین است که ایران به دلیل برقرار نبودن توازن بین صادرات و واردات آن و کسری تجاری، دچار بحران مالی شد. کاهش مداوم تولید داخلی، افزایش واردات کالاهای خارجی، افول صنایع و کارگاه‌های داخلی در مقابل صنایع پیشرفته و کالاهای چشم‌نواز غربی، ایران را در منطقه پیرامونی نظام جهانی و موقعیت حاشیه‌ای قرار داد. در واقع در چارچوب نظام سرمایه‌داری جهانی، ایران در گوشه‌ای قرار گرفته بود که فقط توانایی عرضه مواد خام را داشت و در تقسیم کار بین‌المللی، کالای دیگری برای عرضه نداشت.

ژنرال ادموند آیرونساید از مهره‌های اصلی کودتای اسفند ۱۲۹۹

> **ژنرال آیرونساید، فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، به این نتیجه رسید که ایران به یک دیکتاتوری نظامی نیاز دارد و وجود این دیکتاتور هماهنگ با منافع انگلستان است. در اوایل صبح ۳اسفند ۱۲۹۹، حدود ۲ هزار نفر از نیروهای بریگاد قزاق از قزوین حرکت کردند و بدون هیچ مقاومتی کنترل تهران را به‌دست گرفتند. از دولت در پایتخت، چیزی جز احمدشاه مذبذب باقی نمانده بود که قصد فرار داشت، اما اسمارت، یکی از اعضای سفارت انگلیس، او را قانع کرد که فعلاً بماند!**

■ **شرایط داخلی، دولت ورشکسته و رو به زوال**

متغیر دوم در حوزه داخلی، دولت ورشکسته و رو به زوال است. در کنار بحران مالی قاجارها، در آستانه کودتای ۱۲۹۹، دولت در ایران، در اوج آشفتگی و دچار بحران نفوذ و کارآمدی هم بود. یعنی دولتی که فقط اسماً دولت بود و در عمل، اصلاً دولتی وجود نداشت. در اصطلاح علوم سیاسی، چنین دولتی را می‌توان دولتی از کارافتاده، شکست‌خورده و ورشکسته نامید، دولتی که هیچ کارآمدی و نفوذی در هیچ جای کشور نداشت و در هر گوشه کشور، نیرو یا قلدری، قدرقدرتی می‌کرد و دولت مرکزی از مقابله با آن عاجز بود. به تعبیر ابن‌خلدون، سلسله‌ها و حکومت‌ها معمولاً در مرحله‌ای از اوج اقتدار، به دلیل غرور حاکمان کم‌کم دچار انحطاط، رخوت، تن‌پروری و فساد می‌شوند که این مسئله برای دوره قاجاریه تقریباً از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه رخ داد؛ یعنی دوره طلایی قاجاریه ۵۰ سال سلطنت ناصرالدین‌شاه بود، ولی از همان زمان و با جنبش تنباکو، فتور و زوال در قاجاریه نیز آغاز و در دوره مظفرالدین‌شاه به انقلاب مشروطه منجر شد. آثار و پیامدهای انقلاب مشروطه، تنش‌ها و درگیرهای متعاقب آن، مانند بمباران مجلس و دوره استبداد صغیر و بعد از آن هم فتح تهران، همراه با مداخله روسیه و انگلیس، موجب تحلیل رفتن توان، روحیه و اعتمادبه‌نفس حکومت شد. بعد از فتح تهران در سال ۱۲۸۸ش و استقرار احمدشاه نوجوان بر تخت سلطنت، قدرت سیاسی بین فاتحان تهران و در واقع، بین دو قدرت استعماری تقسیم شد؛ یعنی همانطور که قبلاً جغرافیای ایران طی قرارداد ۱۹۰۷ بین روس‌ها و انگلیسی‌ها تقسیم شده بود و با قرارداد ۱۹۱۵ تکمیل شد، این‌بار قدرت سیاسی بین این دو عامل خارجی نقش‌آفرین در ایران تقسیم شد. بدین ترتیب، روند تحقیر و تضعیف شاه و زبونی کل حکومت، به اوج خود رسید، زیرا بعد از فتح تهران، دولت قاجاریه در چارچوب همان طرحی حرکت می‌کرد که روسیه و انگلیس طراحی کرده بودند. فاتحان تهران، جریان مستقل مشروطه‌خواهی و مجلس اول را حذف کردند و مشروطه‌ای را سامان دادند که نمایندگان دو قدرت هژمونیک نظام جهانی بر ساختار سیاسی و جغرافیایی آن مسلط بودند. دولت حاکم در این زمان نیز دولتی تحقیر شده و ضعیف بود که در نهایت ضعف و ورشکستگی و در آستانه فروپاشی به‌سر می‌برد؛ به همین دلیل این حکومت و پادشاه آن، هیچ اعتمادبه‌نفس و روحیه‌ای نداشت که بخواهد دولتی را رهبری و مدیریت کند. بعد از آن هم، اولتیماتوم ۱۲۹۰ش (۱۹۱۱م) روسیه، آغاز جنگ جهانی اول و نقض بی‌طرفی ایران موجب از بین رفتن کامل نفوذ و اقتدار دولت و حکومت در سراسر کشور و گسترش سرپیچی از حکومت در بین نخبگان سیاسی در مرکز و ایلات و عشایر و خوانین شد و نوعی از ملوک‌الطوایفی را در ایران ایجاد کرد. در این حالت ملوک‌الطوایفی، در هر گوشه‌ای از کشور، جنبشی انقلابی، بر ضداستعمار خارجی یا بر ضددولت داخلی قد علم کرده بود. تحرکات جدایی‌طلبانه، قلدرهای محلی یا نوکرهای بیگانه نیز هر یک، بخشی از ایران را ملک طلق خود می‌خواندند. با توجه به آنچه گفته شد، در آستانه کودتای ۱۲۹۹، دولت ایران در نهایت ضعف و ورشکستگی و در آستانه فروپاشی بود و چیزی به اسم دولت وجود نداشت. به همین خاطر، والرشتاین وقتی از دولت‌های پیرامونی حرف می‌زند، می‌گوید: منطقه پیرامونی و اسم دولت را هم برای آنها به‌کار نمی‌برد، در واقع در ایران دولت معنا نداشت! این آشفتگی باعث شده بود در هر گوشه‌ای از کشور، گروه‌ها و جنبش‌هایی قد علم کنند و دولت نیز نتواند نفوذ و اقتدار خود را بر آنها حاکم کند. شاه قادر به تشکیل کابینه نبود و کابینه‌های وثوق‌الدوله، مشیرالدوله و سپهدار بدون موفقیت در تصویب قرارداد ۱۹۱۹، کناره‌گیری کرده بودند. در واقع این قرارداد با مخالفت داخلی و خارجی روبه‌رو شده و به بن‌بست رسیده بود. انتخابات مجلس چهارم برگزار نشده بود و عملاً مجلسی وجود نداشت.

> **سیدضیاءالدین طباطبایی مرد اول کودتا بود و با کمک و همکاری سفارت انگلیس، آن را سازماندهی کرد. به همین دلیل بعد از کودتا، به سفارت اطلاع داد که می‌خواهد اعلامیه استخدام مستشار خارجی از کشورهای اروپایی را منتشر کند تا با فریب بلشویک‌ها و ناراضیان داخلی، دو وزارتخانه اصلی (دارایی و جنگ) را در اختیار انگلیسی‌ها قرار دهد. بعد از برکناری سیدضیاء نیز، رضاخان به همان سفارت وعده داد که سیاست‌های سیدضیاء را در پیش گیرد و مشکلی برای ادامه کنترل انگلیس بر این دو وزارتخانه، پیش نیاید!**

در این وضعیت، ژنرال آیرونساید، فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران -که براساس تصمیم دولت متبوع خود، مجبور بود نیروهایش را از ایران خارج کند -به این نتیجه رسید که ایران به یک دیکتاتوری نظامی نیاز دارد و وجود این دیکتاتور هماهنگ با منافع انگلستان است. علاوه بر این، بر اثر نابسامانی اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی، ناامنی و نیز فشار دو قدرت روس و انگلیس و متقابلاً ضعف و ناتوانی دولت در مرکز، برخی از نخبگان ملی و پرنفوذ ایران هم معتقد بودند که ایران محتاج دولتی قدرتمند و رهبری زورآور است. در افکار عمومی هم چنین گرایشی وجود داشت. در اوایل صبح ۳ اسفندماه ۱۲۹۹، حدود ۲ هزار نفر از نیروهای بریگاد قزاق از قزوین حرکت کردند و بدون هیچ مقاومتی کنترل تهران را به‌دست گرفتند. از دولت در پایتخت، چیزی جز احمدشاه مذبذب باقی نمانده بود که قصد فرار داشت، اما اسمارت، یکی از اعضای سفارت انگلیس، او را قانع کرد که فعلاً بماند. این به معنای حمایت انگلستان از کودتا و ماندن احمدشاه به‌عنوان نماد سلطنت بود. سفیر انگلیس نیز بلافاصله به کاخ شاه رفت و او را راهنمایی و خیال احمدشاه را نسبت به اهداف رهبران کودتا راحت کرد. در واقع، از او خواست که با کودتاگران رابطه برقرار کند و هر آنچه را که می‌خواهند، اجرا کند. احمدشاه هم توصیه‌های سفیر را اجرا کرد و سیدضیاء را به کاخ فراخواند و حکم نخست‌وزیری او را صادر کرد.

■ **عوامل خارجی در آستانه کودتا؛ نظام جهانی**

نظام جهانی و ادغام ایران در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، جریانی تدریجی بود که از اوایل دوره قاجاریه، بر اثر ارتباطات گسترده ایران با اروپا، آغاز شده بود. این ارتباطات کاملاً انفعالی و تحمیلی بود؛ ایران به قصد اینکه از قدرت انگلیس و فرانسه علیه تجاوزات روسیه به مرزهای خود استفاده کند، خواهان روابط سیاسی ـ تجاری با آنها بود، ولی آنها در قالب توسعه سرمایه‌داری، گسترش استعمار و کسب مستعمرات برای منافع اقتصادی-سیاسی، انگیزه بیشتری برای ورود به این ارتباطات را داشتند؛ ازاین‌رو ایران وارد چرخه‌ای شد که وابستگی آن به نظام جهانی و ادغامش در آن را سرعت بخشید. البته موقعیت ژئوپلتیک ایران (مجاورت با هندوستان و مرزهای روسیه)، اهمیت آن را دوچندان کرده بود، اما در اینجا تأثیر نظام جهانی سرمایه‌داری و قدرت هژمونیک آن، موضوع بحث است. انگلیس به‌شدت نیازمند نفت ایران برای نیروی دریایی و صنایع تازه پاگرفته خود بود و با طراحی استراتژی حفظ جریان صدور نفت به جهان غرب، حاضر بود برای حفظ خوزستان از تعرض سایر قدرت‌های مرکز، به هر کاری (حتی تجزیه ایران) دست زند. بنابراین، در فرایند گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری به سوی هندوستان، آسیا و قاره امریکا از مسیر دریا، ایران نه فشار نظامی و اقتصادی وارد بر عثمانی را تجربه کرد و نه مثل هندوستان مستعمره مستقیم مرکز قرار گرفت، اما ارتباط غرب با ایران، روند جذب شدن این کشور را در نظام سرمایه‌داری جهانی تکمیل کرد و ایران به صورت حوزه حاشیه‌ای هسته مرکزی اروپا درآمد که آثار آن در قالب «توسعه وابسته» در دوره رضاشاه نمایان شد. به تعبیر جان فوران، وضعیت ایران، مثال انحطاط یک امپراتوری در نظام جهانی بود که در عین حال، شرایط وابستگی یا منطقه حاشیه‌ای را هم نداشت. از سوی دیگر، در میدان «بازی بزرگ» یا «مسئله شرق»، انگلستان بعد از جنگ جهانی اول به قدرت برتر نظامی و اقتصادی در ایران تبدیل شد. هدف این قدرت برتر، حفظ جریان نفت و دفاع از منافع عظیم‌تر خود در هند بود. تلاش‌های روسیه برای کسب برتری در این رقابت، با موانع جدی روبه‌رو بود، اما در کل در عصر قاجار، هیچ قدرت غربی به اندازه انگلیس و روسیه، اقتصاد و سیاست ایران را تغییر ندادند و مجدداً شکل نبخشیدند. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، روسیه موقتاً از عرصه مسائل ایران عقب نشست و کودتای ۱۲۹۹ در شرایط یکه‌تازی انگلیس در ایران رخ داد و بعد از کودتا، الگوی توسعه به شیوه سرمایه‌داری جهانی و در انطباق با منافع انگلیس، در ایران اجرا شد.

■ **موقعیت ژئوپلتیک ایران؛ مسئله شرق**

در قرن نوزدهم «مسئله شرق» یا «بازی بزرگ» بین قدرت‌های استعماری برای کسب هژمونی و دستیابی به مستعمرات بیشتر در جهان مطرح بود و ایران به دلیل جایگاه ژئوپلتیک و قرارگرفتن بر سر راه هندوستان، داشتن سواحل طولانی در خلیج‌فارس و دسترسی به آب‌های آزاد، طمع قدرت‌های بزرگ، مانند انگلیس، روسیه، فرانسه و آلمان را برانگیخته بود. در این میدان رقابت، ترجیح همه قدرت‌های مرکز به‌ویژه انگلیس و روسیه آن بود که ایران در شرایط ضعف و ورشکستگی بماند تا نتواند در مقابل طرح و نقشه آنها از خود ابتکار و استقلال عملی داشته باشد. درهمین‌باره لرد کرزن، نایب‌السلطنه انگلیس در هندوستان، نوشته است: «قضیه ایران رفته رفته جزء مسائل عمده شرق شده است که مورد علاقه لندن و سن‌پترزبورگ و اسلامبول است. وزیرمختار انگلیس در تهران باید با سفرای ما در پایتخت‌های روسیه و عثمانی در تماس دائمی باشد. ورود پی در پی سفیران اروپایی به دربار تهران خود حاکی است که دیگر ایران فقط یک دولت آسیایی نیست، بلکه مهره شطرنج در سیاست جهانی است.» اما ایران با این موقعیت مهم، در تعبیر کرزن، «نه کشوری قوی است و نه در جاده ترقی است و نه عناصری وطن‌پرست دارد. کشاورزی آن در وضع ناهنجاری است، منابع ثروتش عاطل مانده است، تجارتش لنگ و کار حکومتش تباه است و قشون آن هم به‌صورت مرموزی درآمده است.» بنابراین موقعیت ژئوپلتیک ایران بر شکل‌گیری رقابت استراتژیک بین روسیه و انگلیس در این کشور به‌شدت تأثیرگذار بود. این دو قدرت، ایران را عرصه تاخت‌وتاز خود قرار داده و به‌طور نانوشته به توافق رسیده بودند که از هرگونه پیشرفت ایران، به‌ویژه احداث راه‌آهن و تأسیسات زیربنایی در این کشور جلوگیری کنند تا ایران همچنان ضعیف و در نتیجه در تیول آنها بماند. از این نظر، ایران محل برخورد سیاست‌های استعماری با محوریت «مسئله هندوستان» بود. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه قدرت نوظهور آلمان نیز سیاست نفوذ در ایران را در پیش گرفت. در چنین وضعیتی، روسیه و انگلیس برای جلوگیری از نفوذ آن و ایجاد مانع در برابر تحقق آرزوهای استعمارگرانه آلمان، بر سر میز مذاکره نشستند و با امضای قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵م، جغرافیای ایران را بین خود تقسیم کردند. آنها بعد از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان در سال ۱۲۸۸ش، با حذف عوامل مستقل و جریان مذهبی، قدرت سیاسی را نیز بین خود تقسیم کردند.

جنگ جهانی اول و حوادثی که بعد از جنگ رخ داد، به‌ویژه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، باعث شد در سیاست انگلیس تحولات اساسی ایجاد شود. با انقلاب ۱۹۱۷ و خروج شوروی از گردونه تحولات و مسائل ایران، عملاً طرح تقسیم این کشور منتفی شد و انگلیس فرصت یافت با انتقال قوای خود به شمال ایران و در اختیار گرفتن فرماندهی نیروهای قزاق، سلطه خود را در تمام نقاط این کشور گسترش دهد، اما با توجه به وضعیت انگلیس بعد از جنگ و ضرورت ترک منطقه غرب آسیا، سیاست این قدرت برخلاف گذشته، تقویت دولت ایران در چهارچوب منافع و ساختار موردنظر خود بود، به‌ویژه که آلمان در جنگ شکست خورده و امپراطوری عثمانی فروپاشیده بود و قدرت‌های مرکز، عملاً در صحنه نبودند. با توجه به این سیاست، قرارداد ۱۹۱۹م (۱۷ مرداد ۱۲۹۸) مطرح شد. این قرارداد برنامه‌ای برای تقویت دولت ایران از طریق نوعی نظام تحت‌الحمایگی بود. براساس این برنامه قرار بود مستشاران انگلیسی در رأس وزارتخانه‌های ایرانی قرار بگیرند و کشور را اداره کنند و بدین ترتیب، انگلیس بدون هزینه کردن حتی یک پوند، زمینه حاکمیت یافتن دولتی مقتدر در ایران را فراهم کند. البته این دولت مقتدر، در واقع یک دولت تحت‌الحمایه بود که در چارچوب منافع انگلیس عمل می‌کرد. در واقع قرارداد ۱۹۱۹، که در بستر تحولات بعد از جنگ جهانی اول متولد شد، ایران را به صورت دولتی حائل قرار می‌داد که مانع رسیدن قدرت‌های دیگر به منطقه خلیج‌فارس و هندوستان از طریق خاک این کشور می‌شد و در نتیجه جریان نفت و محافظت از هندوستان را برای انگلستان تضمین می‌کرد. البته این قرارداد با مخالفت‌های داخلی و خارجی روبه‌رو شد و ابتر ماند. اسناد سفارت انگلیس نشان می‌دهد کودتای ۱۲۹۹ به‌شدت با قرارداد ۱۹۱۹ مرتبط بود. سیدضیاء- که در ماجراهای مربوط به این قرارداد، رابط سفارت بود- در هماهنگی‌های مقدماتی کودتا نیز، به سفارت انگلیس اطمینان داد که کودتایش برای احیا و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ است، ولی در ظاهر و نزد عموم، ناچار است با آن مخالفت کند تا دولت جدید پا بگیرد و بدون سروصدا، مفاد قرارداد را از طریق برگماردن مستشاران انگلیسی اجرا کند. از سوی دیگر، گفت‌وگوهای صدرالدین الهی با سیدضیاء نشان می‌دهد سیدضیاء مرد اول کودتا بود و با کمک و همکاری سفارت انگلیس، کودتا را سازماندهی کرد، به همین دلیل بعد از کودتا، به سفارت اطلاع داد که می‌خواهد اعلامیه استخدام مستشار خارجی از کشورهای اروپایی را منتشر کند تا با فریب بلشویک‌ها و ناراضیان داخلی، دو وزارتخانه اصلی (دارایی و جنگ) را در اختیار مستشاران انگلیسی قرار دهد. بعد از برکناری سیدضیاء نیز رضاخان به سفارت انگلیس وعده داد که سیاست‌های سیدضیاء را در پیش گیرد و نیز مشکلی برای ادامه کنترل انگلیس بر وزارتخانه‌های دارایی و جنگ و نیز استخدام مستشاران نظامی انگلیس در شمال ایران پیش نیاید.